

بادل محزون

زبس با این دل محزون ، ز هجران گهت و گو کرد م ،
 • به محنت آشنا گشتم • به درد ورنج خو کرد م
 طبیعت بر سر کین شد ، به هم زد آشیانم را
 • چود و راز لانه افتاد م ، قفس را آرزو کرد م
 دلم چون خونین شد ، زبس در هر گلستانی ،
 • میان خرمن گل ها ، رخس را جست و جو کرد م
 چرا هنگام دلتنگی ، نریزم اشک غم " ژاله "
 • من از این چشم پر گوهر ، چو سب آبرو کرد م

نقص